

نوسازی و توسعه: معمای غامض نوسازی و توسعه*

تهیه و تنظیم: منصوره کاظمی
(دانشجوی فوق لیسانس مدیریت دولتی، معاونت امور اقتصادی)

نگاهی دوباره به نوسازی

پس از جنگ جهانی دوم، همگام با استقلال سیاسی کشورها جهان غرب دچار بودواقعیات جدید را بپذیرد و روش های جدیدی از همزیستی با مستعمره ها و جوامع وابسته قبلی را ایجاد کند. مثل جدید در تب و تاب ایجاد برنامه های گسترده توسعه اقتصادی و تغییر فن آوری بودند. کشورهای غربی در جهت کمک و همکاری در تشریح مساعی بین المللی برنامه هایی را تنظیم کردند که احساسات ملی در حال توسعه را خنثی نگذارد و در عین حال به آنها پارادایم های جذاب برای شکل دادن و تنظیم برنامه های توسعه را ارائه کند که نوسازی از جمله این برنامه ها بود. کشورهای جهان سوم بر این باور بودند که نوسازی، ضروری، مطلوب و امری ممکن است.

سه فرض اساسی برای درک مفهوم نوسازی وجود دارد اول این که منابع هادی قدرت باید به طور فزاینده با هدف حل مشکلات بشری و تضمین دست کم استانداردهای قابل قبول زندگی، زیاد شود و این حد باید به طور مستمر افزایش یابد، دوم به عنوان حداقل یک شرط لازم برای رسیدن به سطوح میانه یا بالاتر نوسازی، نیل به این هدف می بایست با همکاری افراد و تلاش جمعی همراه باشد و سوم، پس از ایجاد و خلق سازمان دهی پیچیده اساسی در شخصیت ها، ساختار اجتماعی و ارزش ها از موارد ضروری به شمار می روند.

بنابراین فرایندهای پیچیده نوسازی متشکل از مجموعه ای از تغییرات به هم وابسته و نافذ است. شکاف بین وعده و عمل نوسازی به حقیقت زیاد بود که به یک مسأله جدی تبدیل شد. برنامه ریزی های نوسازی اساسی در انتقال فن آوری دارند، بدون آن که تأثیر آن را در تغییرات نهادی در نظر آورند. ثار و بود سنت غیرعلمی، منجر به ظهور ناسیونالیسم گهنگی شد که به نوبه خود انگیزه آیدئولوژیکی توسعه را ضعیف می کرد. طرح های توسعه در این کشورها با سر و حدی زیاد شروع می شد ولی راهزندی وجود نداشت که این تلاش ها را ادامه دهند.

چارچوب نهادی جوامع جهان سوم (که با خاص گرایی، تأمین پذیری و انتظارات وسیع توصیف و مشخص می شوند) به طور اخص مساعد برای نوسازی نبوده است.

دو واژه نوسازی و توسعه در بُعد تجربی و اثباتی خود بسیار به هم نزدیک شده اند در حالی که در بُعد علمی از طریق تعریف دوباره اهداف و همکاری معنوی و روشن شناختی، تعاریف مختلفی دارند. این دو واژه در برگیرنده سه نکته هستند اول این که هر دو به نوع شرایط جامعه اشاره دارند. دوم هر دو به تفصیل مجموعه ای از اهداف که مطلوب نوسازی یا توسعه است و دستور کار برای عمل باشد را بیان می کنند و سوم این که هر دو مفهوم به فرایند حرکت از سنت به نوسازی یا از توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی اشاره می کنند.

ساموئل پ. هانتینگتون فرایندهای نوسازی و توسعه را انقلابی، پیچیده، منظم، جهانی، بلندمدت، مرحله ای، همگن ساز و بازگشت ناپذیر و رو به ترقی می داند.

فرایندهای جهانی بودن، همگن سازی، بازگشت ناپذیری و رو به ترقی بودن همواره مورد سؤال جدی بوده اند. در نتیجه سه ویژگی ملال آوری، چند خطی، چند جهتی و غیرمداوم بودن را به ویژگی های مذکور اضافه کرده اند.

شکاف بین وعده و عمل توسعه و نوسازی موجب لزوم ضرورت بررسی عمیق موضوع شده است و معماهای غامضی را در زمینه توسعه ایجاد کرده است. این معماها عبارتند از: معماهای توسعه یافتگی در برابر توسعه نیافتگی، توسعه برونزا در مقابل درونزا خوداتکالی در برابر وابستگی متقابل، رشد در برابر توزیع مجدد، برنامه ریزی متمرکز در برابر عملکرد بازار، تمرکزگرایی بین المللی در برابر تمرکززدایی برنامه ریزی شده، صنعتی شدن در برابر محیط زیست، صنعت در برابر کشاورزی، جایگزینی واردات در برابر تشویق صادرات، کمک مالی در برابر تجارت آزاد بین المللی در برابر ائتلاف و حمایت منطقه ای، سرمایه گذاری فیزیکی در برابر سرمایه گذاری در منابع انسانی، آموزش رسمی در برابر آموزش غیررسمی، فن آوری نوین در برابر تکنولوژی متوسط، توسعه تدریجی در برابر توسعه انقلابی و سریع، توسعه تک خطی در برابر توسعه چند خطی. در این جا با نام عمل در عملکرد نوسازی سوالی که پیش می آید این است که آیا ملل جهان اقدام جدی برای تغییر وضع فعلی خود انجام خواهند داد؟

شکاف بین وعده و عمل توسعه و نوسازی موجب لزوم ضرورت بررسی عمیق موضوع شده است و معماهای نامشخص را در زمینه توسعه ایجاد کرده است. این معماها عبارتند از: معماهای توسعه یافتگی در برابر توسعه نیافتگی، توسعه پروتزا در مقابل درونزا، خوداتکایی در برابر وابستگی متقابل، رشد در برابر توزیع مجدد، برنامه ریزی متمرکز در برابر عملکرد بازار، تمرکز گرایان بین المللی در برابر تمرکززدایی برنامه ریزی شده صنعتی شدن در برابر صنایع سنتی، صنعت در برابر کشاورزی، جایگزینی واردات در برابر تشویق صادرات، کمک مالی در برابر تجارت، تجارت آزاد بین المللی در برابر ائتلاف و حمایت منطقه ای، سرمایه گذاری فیزیکی در برابر سرمایه گذاری در منابع انسانی، آموزش رسمی در برابر آموزش غیررسمی، فن آوری نوین در برابر تکنولوژی متوسط، توسعه تدریجی در برابر توسعه انقلابی و سریع توسعه تک خطی در برابر توسعه چند خطی

ضعف نهادی و فقر، تقریباً در تمامی موارد، با فعالیت‌هایی که برای نوسازی انجام می‌گرفته در تضاد بودند، یا نهادهای لازم وجود نداشتند و یا در صورت وجود، مبتلا به امراض جدی بودند و عملکرد آن‌ها همراه با آسیب رساندن و فساد بود. همچنین روش‌های برنامه ریزی مورد استفاده به‌طور عمده تقلیدی بودند. این موارد تعیین کننده ناکامی این کشورها در تکمیل راهبردهای برنامه ریزی توسعه بود. در نتیجه ایجاد فن آوری و دانش جدید که با شرایط این گونه کشورها سازگار باشد، میسر نشد. این شرایط برای بسیاری از موارد راهبردی و وظایف آسبی دیگر نیز مشهود بود. در بُعد انسانی نوسازی نیز ایهام قابل توجهی پدید آمد. برنامه‌های نوسازی بیشتر به اقشار خاصی از جامعه توجه داشت و توجه چندانی به نیازمندان جامعه نمی‌کرد به عبارت دیگر اهداف نوسازی با ملاحظات عدالت اجتماعی ارتباطی برقرار نکرده بود.

بیشتر دستاوردهای نوسازی به شکل چک مدت دار بود که می‌بایست در تاریخ نامعینی در آینده نقد شود. این مطلب اشتیاق مردم را به نوسازی کم می‌کند. مردم را زمانی می‌توان متقاعد کرد که زحمات بکشند و محرومیت را تحمل کنند. که پاداش یا حداقل بخشی از پاداش در آینده قابل پیش بینی یا حداقل در طول عمرشان قابل حصول باشد نه آن که این پاداش‌ها برای نسل‌های بعد که به‌طور مستقیم به آن‌ها مربوط نمی‌شود وعده داد.

آینده نوسازی در جهان پیچیدگی‌های معنی داری دارد به مفهوم دیگر نظم معاصر جهانی غیرمنصفانه است. کشورهای جهان سهم نابرابری از کل منابع موجود جهانی را دارا هستند. در این جا منظور مواهب طبیعی خداداد نزد کشورها نیست بلکه مقصود دسترسی نابرابر به منابع شناخته شده و کنترل روی آن‌هاست. این نابرابری‌ها تنها به عرصه اقتصادی محدود نمی‌شود، قدرت نظامی برتر هم ممکن است یک اهرم سیاسی نیرومندی به دست کشورهای توسعه یافته باشد. در نتیجه مفهوم کلی توسعه از طریق رابطه رئیس - مرئوس مشخص می‌شود. کمک تقریباً همیشه مشروط است. اقتصاد کشورهای کمتر توسعه یافته، می‌تواند تنها به‌صورت اقتصاد اقماری رشد یابد و تکمیل کننده اقتصادی باشد که به آن وابسته‌اند. دامنه رشد آن‌ها به‌طور طبیعی محدود می‌شود و به ندرت می‌توان امیدوار بود که خود اتکا شوند مگر آن که کشورهای

کمیتر توسعه یافته راه حل خود را در پیش گیرند و خود را از سیطره استعمار نورها سازند. علم و فن آوری که انتظار می‌رود انگیزه و محرک مستمری برای نوسازی فراهم آورد، بر اساس منافع کشورهای پیشرفته تر اهمیت می‌یابد. در بافت کنونی جهان کشورهای غربی این کار کردها را انجام می‌دهند ولی نه آن طور که بیشتر به نفع کشورهای کمتر توسعه یافته تمام شود بلکه این کار کردها بیشتر به نفع کشورهای توسعه یافته است. برتری فن اورانه کشورهای توسعه یافته، باعث برتری بسیار زیاد آن‌ها بر کشورهای کمتر توسعه یافته می‌شود. آن‌ها ابزارهای بسیار قدرتمند و پیچیده نظارت را دارا هستند که به آن‌ها امکان می‌دهد تا به اطلاعات حساس دسترسی پیدا کنند. دانشی که از این منابع و منابع دیگر به دست می‌آید به صورت ماهرانه‌ای به قدرت تبدیل می‌شود. با هر دیدگاهی به موقعیت کنونی نگاه کنیم، در می‌یابیم که به منافع کشورهای توسعه یافته اهمیت داده می‌شود. این امر به‌طور طبیعی امکان نوسازی کشورهای کمتر توسعه یافته را محدود می‌سازد. به مرور زمان بیشتر مشخص می‌شود که برای توسعه و نوسازی جهان سوم شکل دادن دوباره و تعمیر و بازسازی نظم جهانی یک پیش شرط است. مقارن آن بحث پیرامون گزینه‌ها، نگرش دیگر به توسعه و یک نظم نوین جهانی، برای تمویض پارادیم منسوخ نوسازی در سطح جهانی لازم است.

نگاهی دوباره به توسعه

از نظر مفهومی تمایز میان نوسازی و توسعه به‌طور فزاینده‌ای در حال گم‌رنگ شدن است به‌طوری که مرزهای فراسیده که این دو واژه را می‌توان به جای یکدیگر و تقریباً مترادف باهم به کار برد. اگر چه تاریخچه فکری نوسازی در علوم رفتاری ریشه دارد، اما به‌عنوان یک فاکتور اقتصادی و متغیر مهم در فرایند نوسازی به حساب می‌آید. از سوی دیگر اگر چه ایملد انگیزشی و نهادی در بحث پیرامون این موضوع به‌طور کامل و بدیهی نمایان است اما توسعه ثبات و دوام واقعی خود را از علم اقتصاد به دست آورده که مصادیق عینی این ادعا را می‌توان در پیشرفت این علم مشاهده کرد. تأکید فزاینده هر دو واژه بر منافع آن‌ها (از جنبه گسترش و انتشار آن) این شکاف را هر چه تنگ‌تر کرده است.

نوسازی و توسعه

نوسازی و توسعه

نوسازی و توسعه

در حالی که خوداتکایی نسبی ایده آل است و وابستگی متقابل جهانی را نمی‌توان به فراموشی سپرد. جوامع توسعه یافته به خاطر بسیاری از منابع مهمی که توسعه آن‌ها را ممکن ساخته است و استمرار آن را تداوم می‌بخشد، به جوامع در حال توسعه، وابسته شده‌اند و هنوز هم وابسته‌اند. این وابستگی متقابل، تنها به مواد خام و نیمه ساخته محدود نمی‌شود، غرب توجه بسیاری نیز به نیروی عقلی و افراد دارای صلاحیت علمی جهان سوم دارد. آنچه نگران کننده است آن است که بیشتر این وابستگی بر مبنای چنین مناسبات نابرابری عمل می‌کند. این مطلب روشنگر آن است که نظم نوین اقتصادی بین‌المللی تا مدت مدهی مورد مناقشه خواهد بود و اتفاق آرا به صورت گام به گام و مرحله به مرحله حاصل می‌شود، بنابراین، کشورهای جهان سوم باید اندیشه ادغام استعدادهای و منابع را آغاز کنند و پاسخ‌هایی برای مشکلات خاص خود بیابند. این تعاون و وابستگی متقابل را می‌توان در سطوح مختلف از جمله گروه‌بندی‌های نیمه منطبقه‌ای و ناحیه‌ای و به علاوه کل جهان سوم، در نظر گرفت. این الگوها باید با افتخار و غرور ملی و به علاوه با نیازها و عقلانیت اقتصادی سازگار باشند. در عین حال الگوهای همکاری و وابستگی متقابل جهانی را نیز باید در نظر گرفت. در نظر گرفتن روشن بینانه منافع خودی، توأم با الزام‌های بقا و پیشرفت همراه با خویش اقبالی به پیدایش عدالت و انصاف منجر خواهد شد. ویژگی دیگر برنامه‌ریزی و توسعه جهان سوم، علاقه افرادی است که آن‌ها به حال، و نبود برنامه‌ریزی برای آینده است. ایجاد جهت‌گیری نسبت به آینده در فرایند توسعه ضروری است.

توسعه اجتماعی، نیازهای انسانی و کیفیت زندگی

در نتیجه مباحث معاصر در زمینه نوسازی و توسعه انقلابی در اصطلاحات این رشته به وجود آمده است. مفهوم توسعه اجتماعی از

نظریات طرفداران توسعه در کشورهای جهان سوم دیگر به راحتی مورد قبول قرار نمی‌گیرد و افرادی که در گذشته با علاقه از این نظریه‌ها دفاع می‌کردند، از موضع قبلی خود صرف‌نظر کرده‌اند و در فکر راهبردهای گزینه‌ای بر آمده‌اند.

تفکر مانو در چین، فلسفه اقتصادی گاندی در مورد فقر و بحران تمدن صنعتی در هند، اندیشه‌های اقتصادی محبوب‌الحق در پاکستان، تشریحی از این نوع بوده‌اند.

تلاش تئوری‌های کشورهای جهان سوم برای توسعه دست کم در سه مرحله انجام گرفته‌اند: مرحله تقلیدی، مرحله واکنشی و مرحله تجربی. در حال حاضر آن‌ها مرحله چهارم جستجو را پشت سر می‌گذارند. در مرحله تقلیدی افکار و مدل‌های غرب به‌طور کامل انطباق نیافت. برخی از انطباق‌ها صورت گرفت و بعضی از عناصر آن نیز از اتحاد جماهیر شوروی به عاریت گرفته شد. در مرحله واکنشی اپدولوژی‌های جدیدی طراحی شدند، سوسیالیسم افریقایی، دموکراسی بنیادی، مسیر هندی توسعه و غیره از آن جمله‌اند. این مرحله با تجارب و راهبردهای مختلفی دنبال شد. مثل کنترل نبود کنترل جایگزینی واردات، تشویق صادرات، صنعتی شدن، کنترل جمعیت توسعه ارتباط‌ها و توسعه گسترده و عمیق کشاورزی، فقرزدایی، ایجاد اشتغال و غیره.

کشورهای جهان سوم باید بکوشند تا توسعه خود را تا آن جا که ممکن است متکی به خود انجام بدهند. اندیشه اصلی در این جا، قطع رشته وابستگی و شکستن رابطه ارباب-رعیت با کشورهای توسعه یافته‌تر است. منتهی، خود اتکایی یک مفهوم نسبی است. محدودیت منابع، موانع‌های جمعیتی و مراحل ترقی علمی و فن‌آوری، متغیرهای مهمی هستند که بر درجات ممکن خوداتکایی حکم فرما هستند.

نظریه‌های تکامل مستقل شده و به سؤالاتی نظیر ارضای نیازهای بشر و بهبود کیفیت زندگی، متمرکز شده است. مفهوم توسعه اجتماعی جامع‌تر از مفهوم توسعه اقتصادی است. در واقع توسعه اقتصادی باید زمینه‌ای برای اهداف معین اجتماعی را فراهم کند. میزان رشد تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه اغلب فریبنده است و نمای زشت فقر و تبعیض مردم را پنهان می‌کند. بنابراین وقت آن فرا رسیده که به جای تولید ناخالص ملی در مورد خیرات‌هایی نظیر رفاه ناخالص ملی (GNW) و توسعه اجتماعی به تفکر بپردازیم.

اهداف جدید می‌بایست در برگیرنده این موارد باشد:

1. دوری جستن از مسائل فردی و گرایش بیشتر به ایجاد جسمی در مسائل اقتصادی و اجتماعی به گونه‌ای که بیشتر افراد فقیر و محروم پوشش قرار دهند.
 2. سریف دوباره از اهداف اجتماعی در عباراتی نظیر ارضای نیازهای بشر و بهبود کیفیت زندگی.
 3. اصلاح ساختار برنامه‌ریزی و کنترل و محاسبه روابط متقابل بین اهداف اقتصادی و فرهنگی.
 4. ایجاد ساختار نهادی توزیع مجدد درآمد برای تریل به اهداف جدید اجتماعی و ارائه یک راهبرد کلی برای تغییرات ارزشی و تکنیکاتی که ضمن کمک به سریف دوباره اهداف اجتماعی باشد.
 5. تنظیم شاخص‌هایی برای ارزیابی پیشرفت‌های اجتماعی و تکنولوژی روندهای اجتماعی ایجاد شده.
 6. بیان‌هایی رشد آینده و رابطه آن با سایر مسائل موجود و آمادگی به کارگیری سریع و مؤثر ابزارها برای فائق آمدن بر مشکلات.
 7. ایجاد سازوکارهای نظام برای اطمینان از آن که منابع رشد قابل حصول است و از یک محدوده مشخص تجاوز نمی‌کند.
- ضرورت ارائه راه‌حالی برای مشکل بی‌عدالتی هنوز وجود دارد و این که در امری اقتصادی و اجتماعی وجود دارد و به نظر معلوم ارزیابی می‌باشد توسعه نامرغوبی است که به اهداف اصلی خود دست یابد.
- نظیر کلی به رهبر کشک‌های توسعه‌ای به کشورهای عقب مانده شکاف بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه در حال گسترش است و بود آن می‌رود که در سال‌های آتی این شکاف گسترده‌تر شود. بهنگام این کشورها که از اهداف بلندمدت‌های برای اکتفا و این بر جامعه هستند خود با کمک‌های بین‌المللی سطح بالایی زندگی می‌کنند. بنابراین با وجود وجود قلب این جوامع به‌طور پنهانی به مصرف‌گرایی تمایل پیدا می‌کنند و آن را گسترش می‌دهند. این شکاف‌ها در حال گسترش به قدم ناخوشایند در طرف‌ها و برنامه‌های توسعه می‌شود. مصرف شخصی برای تمام موجودی اغلب بر سرمایه‌گذاری در خدمات اجتماعی برای بیشتر افراد جامعه اولویت داده می‌شود. روش‌های جدید برنامه‌ریزی به ظویرت‌های اجتماعی نامی می‌رود و یک جهان مصنوعی از مصرف‌گرایی در این فرایند ایجاد می‌شود. جهان سوم به دنبال یک سراب می‌افتد تا زمانی که در امری توسعه تجربه معجزه چشم می‌شود. تولید نیستی‌ها از مثل جوامع دروآمد متوجه پایداری بی‌عدالتی اجتماعی می‌شود. برخی کشورها نظیر چین و کوبا به‌طور موفقیت‌آمیزی در برابر نظریه‌های اثبات‌کننده این جوامع مقاومت کرده‌اند. تعداد محدودی نیز تلاش کرده‌اند ولی موفق نشده‌اند. یک انقلاب نهادی که فریزگرنده تغییر ارزشی ریشه‌دار باشد در هر دوی جوامع ازوآمد و فقیر مورد نیاز است. هر دوی این جوامع می‌بایست تغییراتی دوباره از اهداف

اجتماعی خود داشته باشند برای برخی انتخاب‌ها در محدوده خود بر طبق ضروریات محیطی و تمایلات فرهنگی خودشان برنامه‌ریزی کنند. تجربه سه دهه از فعالیت‌های توسعه نسبتاً فرسودنده در جهان سوم ضرورت تفکر دوباره در برنامه‌ریزی و اهداف اجتماعی و توجه به راهبردهای تکنیکی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. این تغییرات مهم عبارت‌اند از:

1. تغییر ارزش‌های خود محورانه به ارزش‌های جمع‌گرایانه.
2. تغییر از جهت‌گیری قبلی به جهت‌گیری حل و آینده.
3. تغییر از مصرف‌گرایی تا آمادگی بازماندگانی نسبی.
4. تغییر از کلاسیک به خدمات.

گام‌های ضروری برای تکمیل ساختار ارزشی برای توسعه اجتماعی و برای ارزیابی روندهای تغییرات عبارت‌اند از: متوازن ساختن ارزشی و فلسفی در وضع کنونی جوامع، شناسایی عوامل ساختاری و مشکلات کلیدی و پیش‌بینی از روندهای ممکن. این جهت‌گیری‌ها نشان یک سری از شاخص‌های اجتماعی از جمله میزان درآمد سرانه، توسعه و سطح سبب‌های نظیر توزیع و رشد تولید ملی، بهره‌دهی، فقر و مسکن، آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، نظیر عمومی، رشد جمعیت و مانند آن‌ها به نسبت آسان است ولی سبب‌های بسیار کیفی مشکل است. معیار موفقیت مهارت‌ها و شایستگی‌های نیروی انسانی است که فرد در مشارکت با جامعه و اجتماع خود داشته است. معیار ارزش‌گذاری به وسیله عمل اجتماعی و نقش افراد در مشارکت ملی و بین‌المللی است. این‌ها مورد تقویت واقع می‌شود.

از آن جا که در نظام کنونی در بخش‌هایی بزرگی از جهان، تحلیل به سمت مصرف شخصی و منافع فردی است، استفاده و تغییر در چنین سیستمی مشکل است. ولی غیرممکن نیست. جوامع باید توسعه یابند و به‌طور مؤثر به صورت سازوکار خود مدلی عمل کنند. به گونه‌ای که در ضمن و از طریق سیستمی را از خود می‌کنند. این سیستمی به ظاهر محدود ولی در واقع منحصر است. توسعه و پیشرفت برای ارضای ابتدایی ترین نیازهای انسانی خود تنها می‌کنند. بنابراین ارضای حداقل نیازها اولویت بالایی برخوردار است. بعد از ارضای این نیازها، جوامع باید به سمت ارضای اشکال و سطح دیگر نیازها حرکت کنند. این نیازها از لحاظ نظر فرهنگی تعیین می‌شوند و از آن‌ها می‌پوشد. این نیازها نیز قابل تعریف نیستند و آن‌ها را می‌توان عموماً به برای تعیین به یک جهت‌گیری اجتماعی و کیفیت قابل قبول تغییر داد.

کیفیت زندگی به تدریج در جوامع ساختار نیازهای بشر در یک چشم‌انداز جدید و به ساختار نیازات معاصر برای آن ارتباط می‌یابد. ساختار نیاز می‌بایست در برگیرنده مواردی باشد نیازهای حیاتی اجتماعی، فرهنگی و فرهنگی، رفاهی، تحصیلی و نیازهای پیشرفته که شامل نفت در پیش‌بینی مسائل و توانایی حل آن‌ها در رشد علمی و گسترش تحقیقات فن آوریانه و توسعه مهارت‌های علمی و فنی است. در کنار نیازهای جوامع مشکلات کنونی نیز بسیار بزرگ‌تر و پیچیده‌تر شده‌اند. این مشکلات بیش از مسکن هستند. ما هستند و این نشانگر آن است که تا رسیدن به تغییرات ارزشی و نهادی راه طولانی را باید طی کرد. تنها تفکر، کنترل و عمل پاسخ اجتماعی می‌تواند موفقیت‌هایی را ایجاد کند. اگر بتوان ایجاد آشکار و پنهان بحران کنونی را شناسایی کرد و گزینه‌های متفاوتی را شناسایی کرد و برای آن استخراج کرد، واکنشی جوامع به این تغییرات مثبت خواهد بود. تلاش ما در این زمینه می‌بایست ارائه پاسخ به چالش‌های حقیقی جامعه معاصر باشد. حمایت از برابری حقوق و عدالت اجتماعی، اهداف‌های ناممکن نیستند. طراحی دوباره

شبهه ارتباطی از بالا به پایین و از پایین به بالا ضروری است.

در چنین شرایطی حکومت کردن به نحو فزاینده‌ای طاقت فرسا و مخاطره آمیز می‌شود. خشونت نیز در حال افزایش است و افراد، گروه‌ها و دولت‌ها، همه به درجات مختلف در آن سهیم‌اند. تقدس بسیاری از نهادها و اجتماعی‌فرسایش یافته است. توافق نظر اندکی بر سر اهداف جامعه وجود دارد. به کیفیت اخلاقی ابزارهای مورد استفاده در عمل توجه ناچیزی می‌شود. اشکال زیادی از فساد در لباس مبدل مشروعیت یافته‌اند. سیاستمداری غیراخلاقی، نسبت به صداقت بشر بدگمان شده است. ناکامی‌های فزاینده در بین مردم به جستجو برای اصلاح‌های نومیدکننده، منجر می‌شود و مقدار زیادی پوچی و فعالیت ویرانگرانه ایجاد می‌کند که تنها می‌تواند به عنوان بیانی از خشم و غضبی از استیصال توجیه شود. حکومت‌ها به این نارضایتی و ناخشنودی یا توسل به شیوه‌های مافیایی پاسخ می‌دهند. مشکلات طاقت فرسای حکومت کردن، علاوه بر بُعد بین‌المللی ابعاد ملی را نیز در بر دارد. بُعد ملی از نبود توسعه و غده داده شده و گسترش ناچیز و ناموزون آن نشأت می‌گیرد. تدابیر برای از بین بردن فقر به شکل اساسی نیازمند سیاست‌های کنترل استفاده از منابع محدود و به سختی قابل حصول است. به مرور که فزاینده توسعه اتفاق می‌افتد اختلاط‌ها به جای آن که کاهش یابند بالا می‌گیرند. این به خودی خود، باعث تنش‌هایی می‌شود که اگر این تنش‌ها همراه با انگیزه مساوات طلبی که نخبگان به طور فعال آن را شعله‌ور می‌کنند، در نظر بگیریم، پتانسیل برای تضاد را افزایش می‌دهد و در ارتباطی تنگاتنگ با این موضوع، تمایل شدیده به استقلال داخلی، سازوکارهای تحرک که خطوط جنگ بین گروه‌های قومی و مذهبی، اقلیت‌ها و اکثریت‌ها، نواحی، جنس‌ها، نسل‌ها و فرهنگ‌های غالب و ضد فرهنگ‌ها را ترسیم می‌کند به حرکت در می‌آورد. نوسازی هدایت نشده، منجر به احساس آزادی ولی بدون درک مسئولیت، انتخاب بدون ایمان، علاقه مغرط به منافع فردی بدون عنایت کامل به منافع جمعی می‌شود. سرمشق‌هایی که نخبگان به ویژه بخش رهبران آن‌ها ارائه می‌دهند، اصیل و الهام‌بخش نیستند. شکافی به همان گستردگی شکاف بین آن چه وعده می‌دهند و آن چه به آن عمل می‌کنند (بین وعده و عملکرد) وجود دارد. سبک‌های زندگی آن‌ها تجملی است. سیاست مردم‌گرایی اغلب به سیاست فرصت‌طلبی تبدیل می‌شود. رهبران حکومتی، بدون پیش‌اند و از درک خطرات ضمنی در روندهای توسعه، پیش‌بینی مشکلات و واقعیت‌ها عاجز هستند. سرانجام توده‌ها به خاطر نداشتن هوشیاری و آگاهی کامل به شیوه‌های غیرقابل پیش‌بینی و ویرانگرانه عمل می‌کنند. آن‌ها به خطا احساس می‌کنند که این تنها شیوه‌ای است که می‌توان انجام داد. رهبران علاقه دارند که مردم را مثل گله گوسفند راه ببرند. از آگاهی دادن به مردم به دلیل ترس از برداشته شدن نقاب از چهره رهبران به گونه‌ای که مردم حقیقت را بفهمند اجتناب می‌شود. مخالفت‌های جاری بین‌المللی به طرز ممانداری در ایجاد اغتشاشات درون جهان سوم که با منافع و مناسباتی این یا آن ابرقدرت و هم‌بیمانان آن‌ها ارتباط می‌یابد سهیم‌اند. بسیاری از کشورهای جهان سوم به خاطر منافع حاکمان آن‌ها و به خاطر منافع محدود و آبی به این اتحادها می‌پیوندند. این یک حالت پذیرش اسارت، دکوتی است. آن‌ها از دولت‌هایی که از وعده و وعیدهایی که در گذشته آن‌ها را وسوسه و اغوا می‌کرد، سر باز می‌زنند، باید در انتظار آینده نامطمونی باشند که دامنه آن از بی ثباتی تا یک کودتا یا ترور تغییر می‌کند. جاسوسی و ضد جاسوسی سازمان‌های جاسوسی فراوان است هیچ زمانی در تاریخ توسعه فرهنگی ما، دیز و زور تا به اندازه‌ای که امروزه وجود

دارد، ظاهر فریبنده‌ای نداشته است. در تحلیل نهایی، همه این فعالیت‌ها به ابقای رابطه فرادست و فرودست منجر می‌شوند و به شیوه‌ای یکسان علیه جنبش‌هایی که در پی رهایی و آزادی اصیل هستند به کار گرفته می‌شوند. به موازات فشارها از جانب قدرت‌های بزرگ، باید به جنبش‌های ملی متعددی که پیچیدگی‌های تازه‌ای را به مشکلات حکومت‌ها می‌افزاید، اشاره کرد. نظم بین‌المللی نیز آشفته است و این آشفتگی روز به روز وخیم‌تر می‌شود. بیماری اصلی کنترل نابرابر بر منابع، یعنی توزیع نابرابر قدرت است. مادامی که توزیع منابع بر مبنایی منطقی و عادلانه سازمان نیابد، جهان در آشفتگی و ناآرامی به سر خواهد برد. در سه دهه گذشته، کشورهای بیشتر صنعتی شده تکه تکه نان‌هایی به شیوه کمک به جهان سوم به سوی آن‌ها انداخته‌اند. این کمک به طور ناهشدارانه نامناسب بوده است. گونه‌ای از نوع دوستی که در آن طرف یخ‌شونده بهتر می‌دانست که چه چیزی برای طرف ذی نفع خوب است. حتی این نوع دوستی، قطره قطره می‌آمده و به طور موقتی بعضی رژیم‌ها را ثبات می‌بخشید ولی قاصر از ایجاد هر گونه توسعه واقعی بود. جهان امروزه چنین کمک نوع دوستانه‌ای را محتاطانه قبول می‌کند. گروهی از تحلیل‌گران به روشنی نشان داده‌اند که ثروت صنعتی بیشتر کشورهای غربی، در اصل بر بنیان استثمار ظالمانه منابع جهان سوم، استوار است. جبران (اگر نگوییم توان) انتقال منابع ضروری است.

کشورهای پیشرفته، ادعای هر چه بیشتری را برای منابع مشترک جهانی اقامه کرده‌اند. منابعی که در دریاها و قطب جنوب است. اگر کار به خود ابرقدرت‌ها و اگلاز شود، شاید حتی فضای خارج از زمین را نیز بین خودشان تقسیم کنند. وقتی بحث بر سر سهیم شدن در منابع و حتی پرداخت قیمت مناسب‌تر برای محصولات جهان سوم می‌شود، کشورهای ثروتمند معصومانه عجز و لایه می‌کنند که اقتصادشان در وضع بدی است و با رکود، تورم و بیکاری دست به گریبان هستند.

شکاف بین در حال توسعه و توسعه یافته از لحاظ اقتصادی و قدرت نظامی، علم و فن‌آوری و استانداردهای کلی زندگی، گسترده‌تر می‌شود. گفتگو و رویارویی شمال-جنوب هر دو عقیم مانده‌اند. یک الگوی منصفانه و درست و بستگی متقابل، در هیچ کجا دیده نمی‌شود. جهان سوم همچنان متفرق است. این نبود وحدت، امتیازی به نفع ملل غنی و قدرتمند است. به خاطر ناتوانی جهان سوم برای عمل دسته‌جمعی، اغلب شعارهای آن‌ها به هدر می‌رود. برای نمونه نفت توانایی و قدرت کشورهای جهان سوم را تا اندازه‌ای افزایش داد، ولی هنوز روشن نیست که چگونه این نمونه (نفت) می‌تواند سایر کالاها را صادر شده جهان سوم را دنبال کند. طرح‌های خودکفایی ملی و همکاری بین کشورهای جهان سوم باید تقویت شوند. یک رشته از نهادهای جهان سوم و شبکه‌ای جهانی از نهادها با مشارکت جهان اول و دوم، معطوف به توسعه اصیل باید ایجاد شوند.

چارچوب عمل (کنش)

برای کسب چارچوب کامل نهادی جامعه به ویژه در رابطه با قدرت، همراه با بازسازی و دوباره‌سازی برخی ساختارها و نوآوری در آن‌ها، می‌بایست دوباره اندیشه شود. تمرکززدایی قدرت و اقتدار، دست کم در کشورهای بزرگتر، یک ضرورت است. ما امیدواریم نبود تمرکز در توسعه به رفع فاصله بین برنامه‌ریزان و مردم کمک کند و جایگاه مناسبی را برای توسعه آرام و متناسب فراهم آورد. در ابتدا آن چه مورد نیاز است ایجاد نهادهای چندسطحی است که به طور اساسی با تصمیم‌گیری‌های توسعه‌ای

همانگونه باشد همچنین در برخی از مسؤلیت‌ها و اختیارات در حوزه‌های دیگر اجرایی سهیم باشد. هدف از ایجاد این شبکه نهادها در اصل افزایش دخالت مردم در نهادها و مؤسسه‌های اجرایی و توسعه تضمین مشارکت مردم در تصمیماتی که با زندگی کنونی آن‌ها و با آینده‌شان مرتبط باشد و کمک کردن در آموزش سیاسی و مدنی آن‌ها از طریق شناساندن جایگاه اولویت‌ها و اهداف توسعه و به علاوه دراز کردن دست یاری به سوی آن‌ها در جهت تحقق برنامه‌ها و شناخت اهداف‌شان است. ساختار نهادی جدید افزایش شدیدی را در تحرک منابع انسانی باعث خواهد شد، بازخور مناسب را تضمین خواهد کرد و به ناکید در توجه به ویژگی‌های آرمان‌های محلی و ناحیه‌ای، اولویت‌ها و نیازهای توسعه کمک خواهد کرد. برای دستیابی به چنین تجربه موفقیت آمیزی ضروری است که مردم با ایمان و اصل‌نمان از این نهادها حمایت کنند. قیدها و احتیاط‌های بیش از اندازه هرگز به این نهادها اجازه جهش نمی‌دهد. باید تفویض واقعی قدرت وجود داشته باشد و باید به مردم برای بازسازی اشتباهات‌شان، فرصت داد. تجربه معلم بزرگی است. اگر ابتکار عمل مردم یا مداخله اجرایی و سیاسی مکرره محدود شود و یا اگر بوروکراسی (بدون شک با مقاصد خوب) به دایه آن‌ها تبدیل شود، مردم نخواهند توانست توانایی عمل خود را رشد دهند. به هر حال، جهت‌یابی فکری و برنامه‌های آموزشی ضروری خواهد بود. این برنامه‌ها کارکرد سه‌گانه‌ای خواهند داشت بالا بردن و رشد آگاهی مردم، انتقال قابلیت‌ها و مهارت‌ها به آن‌ها در فضای کارکردی، و تشویق آن‌ها به غیرسیاسی کردن موضوع‌ها و مشکلات محلی و ناحیه‌ای که می‌تواند به‌طور مطلوب مورد توافق قرار گیرد.

دومین حوزه‌ای که نیازمند توجه زیاد است، تجدید ساختار خدمات عمومی است. نگرش جدید به این موضوع، نیازمند فرایندها و شیوه‌های جدید استخدام آموزش و بازآموزی معلوم، و توسعه هنجارهای کارکردی موزون شده است. تضاد همیشگی بین مجریان عام‌گرا و خاص‌گرایان فنی، باید به‌طور رضایت بخشی حل شود. باید به ایجاد و بهره‌برداری از فرهنگ جدید توجه خاصی شود فرهنگی که در آن انتقال قدرت و مسؤلیت‌ها وجود داشته باشد، روش‌ها را ساده و عقلانی کند و ابتکار برای حل مؤثر مشکل را تشویق کند. باید فرصت‌ها و مشوق‌هایی برای کسانی که خدمات عمومی ویژه ارائه می‌دهند، وجود داشته باشد و ساختار باید به اندازه‌ای باز و انعطاف پذیر باشد که بتوان شایستگی‌ها و تخصص‌های ویژه را، حتی خارج از چارچوب برای تضمین موفقیت برنامه‌ریزی و پی‌موندن مرحله را باید در نظر داشته اطلاعات پایه‌ای باید تقویت شود و سازوکارهای بازخورد باید در جهت طبیعی خود جریان یابد. کیفیت تنظیم‌بندی و ارزیابی پروژه، باید به‌طور وسیع ارتقا یابد و توانایی اجرا تقویت شود.

برنامه‌ریزان نمی‌توانند در حال حاضر از مسأله مورد علاقه خود دست بکشند اما در همان حال نیز نباید خود را از قیود مسؤلیت‌های برنامه‌ریزی بلندمدت رها کنند.

این امر نیازمند ساختن پل‌های تفاهم و ارتباط بین بخش برنامه‌ریزی و بخش دانشگاهی است. همچنین، برنامه‌ریزی باید امکان عملکرد ارزیابی و حسابرسی را فراهم آورده و ارزیابی‌ها را راهنمایی و جهت‌دهی کند علاوه بر این، برنامه‌ریزی باید مردم را با اهداف و ابزارها، به علاوه منابع و موفقیت‌ها آگاه ساخته آموزش دهد.

سرانجام در حوزه‌های مختلف کارکردی، بایستی به یک شبکه از نهادها، همراه با استقلال و شرافت نفس، اجازه عمل و رشد داده شود. در

جایی که این نهادها وجود ندارند می‌بایست تأسیس شوند. برای موفقیت آن‌ها، سیاستمداران و بوروکرات‌ها باید خود را از نمایش تکبر و قدرت دور نگه دارند. تغییرات مکرر در اهداف باید تحت کنترل بوده با تلاش و کوشش فرهنگ اولویت را ترویج داد.

نهادسازی در اصل یک وظیفه مشکل و پیچیده و متضمن تفکر بسیار، صبر و پشتکار است. به هر صورت تغییر نهادی چندان آسان نیست. هر چند که این نکته به‌طور کامل قابل درک است که هزینه تغییر و تحول نداشتن به مراتب سنگین‌تر از هزینه تغییر است.

جمع بندی

بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای جهان سوم تغییرات زیادی به وقوع پیوست ولی در مورد رشد اقتصادی و تغییرات فن‌آورانه، یا توسعه به شکل عمومی آن شور و نشاط‌ها به یاس و ناامیدی تبدیل شد. استقلال سیاسی تازه به دست آمده در جهان سوم برای نبل به موفقیت موهوم و دوران رفاه شکست خورد. این شکست موجب اضطراب مردم شد، برنامه‌ریزی و راهبردهای توسعه برنامه‌ریزان متزلزل و شکست خورده بود.

در هم فرو ریختن پارادیم کلاسیک توسعه موجب تسریع جدی در بازنگری آن و به علاوه تطبیق برای پیدا کردن گزینه‌های آن شد.

پس از سقوط امپراطوری‌ها و با ظهور دولت‌های مستقل طرح‌های توسعه ملی شروع شد. با روی صحنه آمدن کارشناسان متخصص توسعه امید مردم تازه شد. تلاش‌های تشخیصی و اثبات نشده بود، ولی آن‌ها با اطمینان این شیوه‌ها را پیش گرفتند. اعتقاد آن‌ها به توسعه سطحی بود و درک آن‌ها از فرایند توسعه در سرحد سادگی قرار داشت. متخصصان توسعه با گذشت هر سال متوجه شدند که تصور اغواگرانگز پیشرفت افسانه‌ای بیش نبوده است و محاسبه اقتصادی بعضی منجر به انحراف تلاش‌ها شده، عامل انسانی در حالت و رسوم فرهنگی و اجتماعی گرفتار شده است. و در صورتی که ملاحظات دقیق سیاسی مداخله‌گر در فرایند توسعه به‌طور غیرمؤثر مدیریت شود، می‌تواند به پدیده‌ی و مصیبت منجر شود. ایندولوژی ضد توسعه تأثیر شدیدی بر بخشی از روشن‌فکران جهان سوم بر جای گذاشت حتی خوش‌بین‌ترین افراد در بین این مکانیسم به درک و شناخت راهبردهای ملی توسعه علاقه‌مند بودند و اعتقاد داشتند که پارادیم توسعه فعلی، عقیم است و اهداف و راهبردهای آن نیاز به یک تفکر دوباره دارد.

اگر چه برخی از این تجربه‌ها برای آن‌ها یک حالت خاص سینه فاضله‌ای داشته کارشناسان توسعه با ارزیابی وضع ناگوار کنونی، آگاه می‌شدند و در جستجوی راهنمایی برای عمل بودند که بتواند با موانع قابل شناسایی برخورد و ساختار اجتماعی برای درک اهداف جدید را تجدید کنند. در این فرایند، یک انتقال منسجم پارادیم وجود داشت.

دلایل اساسی برای شکست پارادیم توسعه گرایان را می‌توان به سادگی تشخیص داد. هم در زمینه‌های جهانی و هم در سطح ملی، فرایند توسعه به نابرابری محدودی شد. از جهات بین‌المللی این پارادیم به نفع ملل غنی و قدرتمند که در طلب ابقای روابط استعماری (با لباس مبدل) با کشورهای توسعه نیافته بود، سنگینی می‌کرد. فرمول‌بندی معاصر شمال - جنوب، موضوع‌های نابرابری منابع و قدرت را افزایش می‌دهد. بعضی از این منازعات ممکن است جای بهت داشته باشد و پیامدهای آن متقاعدکننده نباشد ولی این امید را به وجود می‌آورد که تعدادی از موضوع‌های کلیدی به یک طرف (به نفع کشورهای توسعه یافته) جارو نشود. در کشورهای جهان

سوم، مراکز کوچک قدرت با هزینه نهادهای بزرگ پیرامونی رشد کرده است. این مطلب باعث شده که فقر و ضعف در پیرامون باقی بماند. مراکز مسلط قدرت، سیاسی و اقتصادی، از منافع اغنیا حمایت می کنند و اگر مناطق توسعه نیافته تحت استثمار آن ها در آینده در آن صورت به آن ها رسیدگی و توجه می شود. به طور متناقض توسعه بخش های ضعیف تر اجتماعی را آسیب پذیر می ساخته است.

این مطلب برای قانع کردن برای تخصیص نامتناسب از منابع اقتصادی به بخش های ضعیف تر از کمترین توسعه یافته است. در نتیجه، توسعه در این کشورها به نفع بخش های قوی تر است. به خاطر این، توسعه در این کشورها به نفع بخش های قوی تر است. به خاطر این، توسعه در این کشورها به نفع بخش های قوی تر است.

در عمل برنامه های برای رفع کمترین نیازهای موضوعاتی که فاسد مقاله با آن را داشتند تهیه شد. روکش های رویکردی بسیار سطحی بوده که سمت گیری بیانی از آن که ریشه ای باشند مردم پسند بودند. ارتباط فرسوده در قیاس توسعه یافته و نهنگان نوگرا در دنیای در حال توسعه است. منافع تثبیت شده گذشته از طرف حامیان پشتیبانی می شود.

توسعه یک فرایند بی نهایت پیچیده است. اهداف به واقعیت تبدیل نمی شوند. قدرت معنوی رهبران، به عمل تدریجی و به ندرت گسترش می یابد. اگر توسعه بسیاری از کشورهای جهان سوم عقیم مانده است، بازتاب جدی عواملی دانست که تحت تأثیر سیاسی شیوه هایی نیست زودگذر که بیشتر از زمانی که به گذشته حمل کرده است.

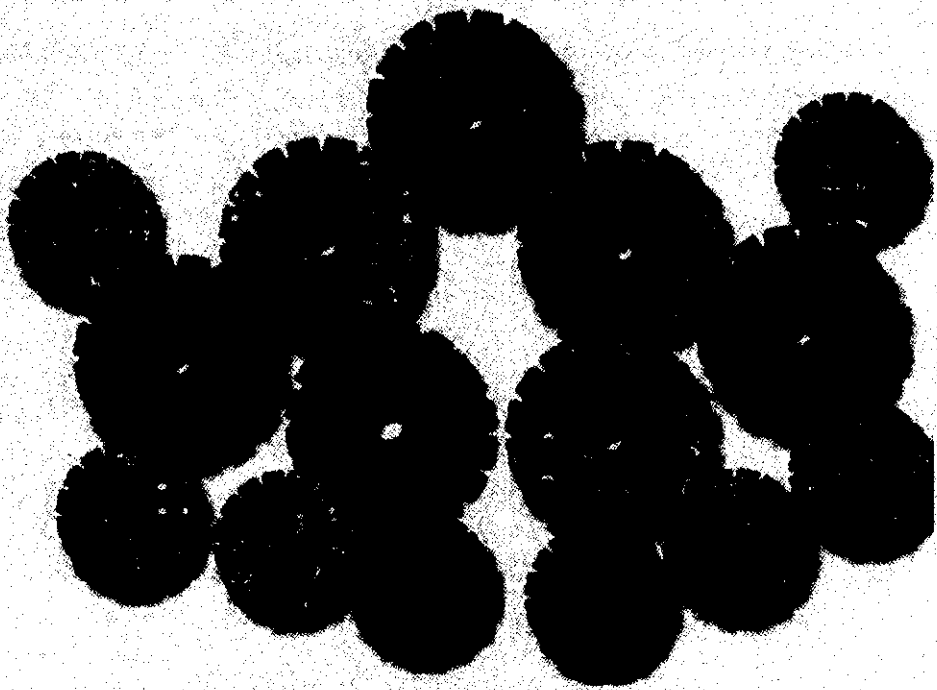
رئیس بندی شود تا به اهداف اجتماعی توجه کند، در غیر این صورت، شاید پیامد آن متفرق تر نباشد. تصمیم گیری مشارکتی، در شکل بندی اهداف اجتماعی و طرح ریزی رسیدن به اهداف، می تواند بسیاری از ناتوازی بودن ها و اختلالات را به طرق متفاوت آن ها را از واقعیات دور می کند، اصلاح کند. برای سیاستمداران بقای سیاسی، درجه اول اهمیت را دارد. چنین اهمیتی، آنان را مجبور به کنار گذاشتن دیدگاه آینده نگر می کند و آن ها را به تقلب فقط برای ایجاد رضایت مردم وامی دارد. و بر سیاست های کوتاه مدت برای ارائه خدمت در باب نیازهای حیاتی مردم می گذارد.

کمک های توسعه ای انسانی نبوده و اغلب مورد سوء استفاده قرار می گیرد. به خاطر این، توسعه در این کشورها به نفع بخش های قوی تر است. به خاطر این، توسعه در این کشورها به نفع بخش های قوی تر است.

در عمل برنامه های برای رفع کمترین نیازهای موضوعاتی که فاسد مقاله با آن را داشتند تهیه شد. روکش های رویکردی بسیار سطحی بوده که سمت گیری بیانی از آن که ریشه ای باشند مردم پسند بودند. ارتباط فرسوده در قیاس توسعه یافته و نهنگان نوگرا در دنیای در حال توسعه است. منافع تثبیت شده گذشته از طرف حامیان پشتیبانی می شود.

توسعه یک فرایند بی نهایت پیچیده است. اهداف به واقعیت تبدیل نمی شوند. قدرت معنوی رهبران، به عمل تدریجی و به ندرت گسترش می یابد. اگر توسعه بسیاری از کشورهای جهان سوم عقیم مانده است، بازتاب جدی عواملی دانست که تحت تأثیر سیاسی شیوه هایی نیست زودگذر که بیشتر از زمانی که به گذشته حمل کرده است.





تفکر درباره زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی آن روشن نیست. عقلانی بودن منجر به نوسازی می‌شود، اما نوسازی در چرخش خود به درجات بالاتری از عقلانی بودن نیز کمک می‌کند. همدلی، تحرک و مشارکت بالا، از راه‌های مهم و مؤثر شرکت در توسعه تشخیص داده شده است، اما باید توجه کرد که شرایط توسعه نیافتگی، مانع رشد چنین ویژگی‌هایی می‌شود.

خطوط راهنمای عمل برای گسترش این راه‌ها وجود ندارد. ارتباطات، آموزش و پرورش، ممکن است تحت شرایط مشخص، موجب پیشرفت آن‌ها شود، اما این دو امر نیز به سختی تحت نفوذ در می‌آیند.

ریسک‌پذیری در انتخاب‌های امری ضروری برای دستیابی به رشد است ولی در فرهنگ فقر، مردم به حفظ امنیت متزلزل حاصل از سنت‌ها مشهورند. در فرهنگ فقر فرض بر این است که پایین بودن انگیزه برای پیشرفت، ناکافی در تفهیم پیشرفت و نبود تمایل به ریسک از ویژگی‌های چنین فرهنگی است. در این چنین زمینه‌های فرهنگی، مردم دارای نواوری، تقدیرگرا و درک اهمیت در فدا کردن رضایت فعلی به بهای برتری آینده، نیستند. آن‌ها دیدگاهی محدود از جهان دارند، روابط متقابل آن‌ها با ویژگی‌هایی همچون درجه پایین همدلی و سوء ظن زیاد، مشخص می‌شود. فقر خود جاودانه می‌شود، نه به علت محیط و ارزش‌هایی که به وسیله فقر به وجود می‌آید، بلکه به دلیل وسیع‌تر شدن چارچوب ساختارهای تعیین شده اقتصادی و سیاسی که به وسیله کشورهای غیرفقر تحمیل می‌شود.

جایی که تناول یک وعده غذا در روز موفقیت باشد مسخره است که انتظار داشته باشیم فقرا لذایذ فعلی خود را به تعویق اندازند، یا یک حاشیه پس‌انداخته باشند و یا در سرمایه‌گذاری ریسک‌پذیر باشند. رویکردهای توسعه‌ای، به صورت پنهان از وضع موجود حمایت می‌کنند و قادر نبوده‌اند که تأثیر محسوس بر فقر و کاهش میزان آن بگذارند. فقرا فقیرتر مانده‌اند چون آن‌ها دسترسی نابرابر به زمین، آبیاری، خدمات بهداشتی و آموزش و پرورش دارند، چون دستمزدهای آنان به اقتصادی با امنیت مخاطره‌آمیز و مشکوک گره خورده است.

هزینه تسلیحات و مهمات سنگین و افزایش بی رویه موالید، مقدار زیادی از هزینه‌هایی را که می‌بایست برای بهبود شرایط انسانی به کار گرفته شود را

جذب می‌کنند. اگر یک تا دو درصد تولید ناخالص ملی کشورهای صنعتی برای حل مشکلات مصرف می‌شد، می‌توانست برای جهان سوم، معجزه بیاورند. این مطلب نه تنها صدقه دادن به جهان سوم نیست، حتی جبران خارج کردن منابع کشورهای جهان سوم طی مرحله استعمارگری برای ساختن توسعه مناسب غربی، نیز نیست. اگر کشورهای صنعتی بخواهند از منابع غیرقابل تجدیدپذیر جهان سوم استفاده کنند، باید قیمت واقعی آن را بپردازند.

باید یک سهم متصفانه براساس جمعیت از خلال منافع به دست آمده از منابع مشترک در جهان سوم، ایجاد شود. باید محافظت از منابع در سطح کشورهای ثروتمند که به میزان هراس‌آوری آن را مصرف کرده‌اند، صورت پذیرد. مسأله حفاظت از توازن زیست محیطی که در دنیای ثروتمند شدیدتر است بنابراین آن‌ها باید برنامه‌های کنترل مؤثر را به طور آشکار اجرا کنند. اما بیهوده است که انتظار داشته باشیم کشورهای بزرگ صنعتی (حتی در یک میزان محدود) به طور داوطلبانه از انهدام طبیعت دست بردارند.

در عین حال الگوهای همکاری داخلی جهان سوم به صورت منطقه‌ای یا نیمه منطقه‌ای می‌بایست تکامل یافته و توانمند شود. این همکاری‌ها نباید محدود به بازرگانی و صنعت شود.

مرزهای جدید خوداتکایی جهان سوم باید بدون وقفه پی‌گیری شود. با ادغام منابع مالی و انسانی جهان سوم می‌تواند گام‌هایی برای کاهش فاصله علمی و فن‌آوری با کشورهای توسعه یافته بردارد. آموزش نیروهای فکری و مهارت‌های جهان سوم، ایجاد شرایط مناسب برای کار و انگیزه‌های صحیح می‌تواند نهادهایی را برای آن‌ها به ارمغان آورد که موجب قبول مسئولیت تحقیقی رد و زمینه‌بنیادی و کاربردی شود.

نوسازی براساس پراگماتیک اولیه آن که نابرابری و بی عدالتی را به طور ضمنی مشروع می‌داند، امکان‌پذیر نیست. در دنیای امروز جهان سوم نیازمند واکنشی مصرانه و فوری است تا بتواند چالش توسعه را حل کند.

* این مطلب چکیده کتاب با همین عنوان است. نویسنده کتاب اقتصاد فان هندو «شیاما چارن دوی» و مترجمان آن زنده یاد مرتضی قره‌باغیان و مصطفی صرغسی هستند.